

بسم الله الرحمن الرحيم

کلام مرحوم محقق اصفهانی

برای روشن شدن مطلب در این که موافقت و التزام قلبی ثبوتاً امکان ندارد، باید چند نکته را که در کلمات مرحوم محقق اصفهانی به آنها اشاره شده است، ذکر کنیم.

اولین نکته این است که آیا بحث موافقت التزامیه با مسأله‌ی لزوم تصدیق النبی مرتبط است یا نه؟ اگر بگوئیم که مسأله موافقت التزامیه یکی از آثار تصدیق بما جاء به النبی است، دیگر به عنوان يك بحث مستقل نباید از آن بحث کنیم؛ در حالی که می‌بینیم در اصل تصدیق ما جاء به النبی هیچ کس تردیدی ندارد؛ امکان ندارد کسی مسلمان باشد، اما تصدیق قلبی نسبت به ما جاء به النبی نداشته باشد؛ لیکن نسبت به مسأله موافقت التزامیه بین بزرگان اختلاف است. خود این که در آن مسأله هیچ خلاف و نزاعی نیست، و این مسأله اختلافی است، کاشف از این است که این دو ارتباطی به یکدیگر ندارند و دو بحث مستقل از یکدیگر هستند.

بر این مطلب، دو شاهد روشن نیز وجود دارد:

شاهد اول این است که در بحث تصدیق بما جاء به النبی، انسان مسلمان باید هرچه را که پیامبر آورده است، تصدیق کند؛ ولو مربوط به خود او هم نباشد؛ يك تکلیفی باشد که در حق این شخص ثابت نباشد؛ مثل وجوب حج برای مستطیع؛ غیر مستطیع که وجوب حج برای او ثابت نیست، باز باید این تکلیف را تصدیق کند. مثال روشن‌تر، احکام خاصه مربوط به زنان است که مردان باید آنها را تصدیق کنند؛ بنابراین، بحث تصدیق بما جاء به النبی، اختصاص به تکلیفی که خود انسان باید انجام بدهد، ندارد؛ در حالی که در مانحن فیه، بحث این است که تکلیفی که متوجه مکلف شده و باید موافقت عملی با آن داشته باشد (آن تکلیف را بجا آورد)، آیا علاوه بر این موافقت عملیه، موافقت قلبی و التزام قلبی هم لازم است یا نه؟ یعنی، بحث موافقت فقط در حق خود این مکلف می‌آید.

شاهد دوم در فرق بین این دو مسأله، این است که وجوب تصدیق در تصدیق بما جاء به النبی، به این صورت است که باید بگوئیم آنچه را که پیامبر فرموده همان است که خدا فرموده است؛ آنچه را که پیامبر واجب کرده، همان است که خداوند واجب کرده است؛ پس، لزوم تصدیق بما جاء به النبی بر می‌گردد به تصدیق ما أوجب الله تعالی. و این خود، اول دعواست؛ ما أوجب الله تعالی آیا فقط باید التزام عملی به آن پیدا کنیم یا علاوه بر التزام عملی، التزام قلبی هم لازم است؟ اگر تصدیق بما جاء به النبی، يك امر قلبی صرف بود، می‌گفتیم قلباً تسلیم به آنچه که پیامبر فرموده، لازم است؛ اما تصدیق بما جاء به النبی، به این هدف است که آنچه را که پیامبر آورده، در حقیقت، آن چیزی است که خداوند واجب کرده است. آن وقت می‌خواهیم بگوئیم

نزاع در این است که در آنچه که خدا واجب فرموده، آیا موافقت التزامی لازم است یا نه؟ بر اساس این دو شاهد که هر دو در کلمات محقق اصفهانی وجود دارد، روشن می‌شود بحث موافقت التزامیه از بحث تصدیق بما جاء به النبی جدا است.

تحقیق محل نزاع در بحث موافقت التزامیه

بعد از روشن شدن این مطلب، نوبت به این سؤال می‌رسد که محل نزاع در مانحن فیه چیست؟ این که گفته می‌شود آیا موافقت التزامیه واجب است یا نه؟ مقصود، وجوب شرعی است یا مقصود، وجوب عقلی است؟ روشن است که اینجا بحث در وجوب عقلی است. به این بیان که وقتی خداوند و مولا تکلیفی را متوجه انسان می‌کند، عقل در اینجا امتثال عملی و امتثال خارجی (موافقت عملیه) را لازم می‌داند؛ اما می‌خواهیم ببینیم که آیا از نظر عقل، این تکلیف، علاوه بر موافقت عملیه اقتضای موافقت التزامیه را هم دارد؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم آیا موافقت التزامیه شرعاً واجب است یا نه؟ آیا شارع مقدس آن را واجب کرده است یا نه؟ پس، بحث در این است که اگر تکلیفی از طرف مولا صادر شد، وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم، آیا عقل می‌گوید موافقت قلبی و التزام قلبی هم لازم است یا نه؟ از اینجا نتیجه می‌گیریم که اصلاً ما نباید سراغ این برویم که آیا در میان ادله شرعیه، دلیلی بر این معنا داریم یا نه؟ اصلاً اینجا جای دلیل شرعی نیست؛ چون اگر يك دليل شرعی هم بخواهد بر این مطلب دلالت کند، باز نسبت به همان دلیل شرعی، این بحث پیش می‌آید که آیا موافقت التزامیه اش لازم است؟ لذا، بحث دلیل شرعی را باید کاملاً کنار گذاریم و سراغ عقل برویم. حال، اگر ما مسأله‌ی اطاعت و معصیت را تحت عنوان ظلم و عدم ظلم بردیم، گفتیم عقل می‌گوید جایی که معصیت مولا می‌کنید، ظلم بر مولا است و در نتیجه استحقاق عقاب هست؛ و بالعکس، اگر اطاعت مولا کردید، حق او را رعایت کرده‌اید و بنابراین، استحقاق ثواب دارید.

در اینجا، باید بدانیم درمانحن فیه، اگر کسی فقط التزم عملی داشت، اما موافقت و التزام قلبی نداشت، آیا ظلم بر مولا کرده است؟ آیا اینجا صدق معصیت می‌کند؟ پاسخ این است که نه، عقل می‌گوید آن مقداری که من می‌فهمم، این است که مولا می‌خواهد این فعل در عالم خارج ایجاد شود؛ بنابراین، اگر موافقت عملیه‌ی خارجیه انجام دادید، مطیع خواهید بود؛ هرچند که التزام قلبی نداشته باشید. نتیجه این می‌شود که نزاع در این مسأله یک نزاع عقلی است؛ و ما وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که عقل چنین حکمی ندارد و غیر از امتثال عملی، انتظار و توقع چیز دیگری را از عبد ندارد. بنابراین، روشن می‌شود که ما دلیل بر موافقت قلبیه نداریم. تا اینجا مقام ثبوت و مقام اثبات تمام می‌شود. آخرین مطلبی که در باقی می‌ماند این است که ثمره این نزاع چیست؟

ثمره نزاع در بحث موافقت و عدم موافقت قلبیه

گفته‌اند ثمره‌ی این نزاع، در دوران بین محذورین است. در جایی که نمی‌دانیم آیا يك عملی واجب است یا حرام، اگر گفتیم موافقت التزامیه واجب است، وجوب موافقت التزامیه مانع از جریان اصل می‌شود؛ یعنی در اینجا نمی‌توانید اصالة الاباحه ظاهری را جاری کنید؛ چون اصالة الاباحه یعنی نه التزام به وجوب و نه التزام به حرمت. لکن اگر گفتیم موافقت التزامیه واجب نیست، در دوران بین محذورین می‌توان اصالة الاباحه را جاری کرد. یا در اطراف علم اجمالی که مکلف می‌داند یکی از دو ظرف نجس و حرام است، همین نزاع پیش می‌آید. البته در این که آیا در اطراف علم اجمالی اصل جریان دارد یا نه؟ یک نزاعی بین اصولی‌ها وجود دارد؛ لکن بنا بر این که اصل جریان داشته باشد، این بحث پیش می‌آید که وجوب موافقت التزامیه مانع از جریان اصل در اطراف علم اجمالی است.

تحقیق در مطلب

آیا این مطلب درست است یا نه؟ حق این است که این مطلب هم درست نیست؛ و این نزاع، در مسأله اصول عملیه و جریان اصول هم در دوران بین محذورین و هم در اطراف علم اجمالی، هیچ تأثیری ندارد. همان بحثی که در باب حکم ظاهری و واقعی داریم، همان بحثی که در جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری داریم، در اینجا نیز مطرح می‌شود؛ اگر شما بگوئید در دوران بین محذورین، اصالة الاباحه را جاری کنید، می‌گوییم اولاً التزام پیدا می‌کنیم به اباحه ظاهریه؛ و ثانیاً التزام پیدا می‌کنیم بما هو فی الواقع موجود؛ نمی‌دانیم در واقع، حکم در اینجا وجوب است یا حرمت، ولی می‌توانیم بگوییم التزام پیدا می‌کنیم به آنچه که در واقع و درلوح محفوظ موجود است. لذا، در مواردی هم که تفصیلاً تکلیف را نمی‌دانیم، بما هو فی الواقع موجود التزام پیدا می‌کنیم.

اما اگر کسی بگوید وجوب موافقت التزامیه در جایی است که تکلیف را تفصیلاً بدانیم، در جواب می‌گوییم: در اینجا که تکلیف را اجمالاً می‌دانیم، پس تکلیف به وجوب موافقت التزامیه در این فرض ساقط می‌شود، و دیگر تکلیفی وجود ندارد. بنابراین، خلاصه این شد که وجوب موافقت التزامیه، مانع از جریان اصول عملیه نمی‌شود. از طرف دیگر، جریان اصول عملیه نیز موجب محذور مخالفت التزامیه نمی‌شود؛ یعنی کسی نمی‌تواند بگوید اگر اصل عملی را در اطراف علم اجمالی جاری کردیم، نتیجه قهری‌اش این می‌شود که مخالفت التزامیه داشته باشیم. نه، جریان اصل عملی مستلزم محذور مخالفت التزامیه نیست. و بر این مطلب، تقریباً همه اتفاق دارند و از این اصولیین متأخر، کسی را ندیدیم که در این مسأله مناقشه داشته باشد؛ و اصل ثمره این بحث را منکر شده‌اند.

خلاصه مطالب این بحث

گفتیم که موافقت التزامیه ثبوتاً تصویر دارد و ممکن است؛ اما اثباتاً چون مقتضای حکم عقلاست و عقل، چنین حکمی ندارد، دلیلی بر لزوم موافقت التزامیه نداریم؛ و بر فرض هم که عقل چنین حکمی داشته باشد، ثمره‌ای که برای این بحث ذکر شده است، قابل قبول نیست. امر خامس تا اینجا تمام می‌شود؛ ان شاء الله امر سادس را روز شنبه 11 فروردین عرض خواهیم کرد.